

زبان مادری و کیستی ملی

15. آذربایجان و کیستی ایرانی - بخش نخست

یکی از شکردهای قبیله گرایان در راستای ملت سازی، دروغ خواندن پیوندهای استوار آذربایجانیان با کیستی ایرانی، و جایگزین کردن آن با کیستی ترکی-اوغوزی است. در باره فرآیند کیستی ایرانی و جایگاه تاریخی آذربایجان در این رهگذر، پژوهشگران بسیاری نوشته و گفته اند. برای نمونه اگر سراینده بزرگی چون نظامی در سده ششم و در گنجه می سراید:

همه عالم تن است و ایران دل / نیست گوینده زین قیاس خجل
چون که ایران دل زمین باشد / دل ز تن به بود، یقین باشد (1)

باید خودآگاهی ملی او را بر پدیده ای که ما امروزه "کیستی ایرانی" اش می نامیم ببزیریم و از این رهگذر دریابیم که مردم آنروزگار در ایران و قفقاز، یا دست کم فرزندان و فرهیختگان آن، پنج سده پس از فروپاشی شاهنشاهی ساسانی از کیستی ایرانی خود آگاه بودند. گفتنی است که نظامی بیتهای بالا را نه در چارچوب یک داستان تاریخی، که در ستایش شاه سعید علاءالدین کرپ ارسلان می سراید و "ایران" را نه از دیدگاه تاریخی و افسانه ای آن، که از نگرگاه سرزمینی آن می ستاید. در دنباله این ستایشنامه است که او بزبانی و استادگری کوتاه، ولی گویا، به همان ویژگی برجسته کیستی ایرانی می زند، که من در بخشهای پایانی این جستار بیشتر بدان خواهم پرداخت، به "پیوستگی تاریخی":

داشت اسکندر ارسطاطالیس / کز وی آموخت علمهای نفیس
بزم نوشیروان سپهری بود / کز جهانش بزرگمهری بود
بود پیروز را چه باریدی / که نوا صد نه، صد هزار زدی
وان ملک را که بد ملکشه نام / بود دین پروری چو خواجه نظام
تو کز ایشان به افسری داری / چون نظامی سخنوری داری

می بینیم که نظامی در اینجا نخست سرزمین زیر فرمانروایی کرپ ارسلان را می ستاید (و نه یک سرزمین داستانی و آرمانی را)، و سپس او و پادشاهی اش را به پادشاهان پیشین، و بویژه به شاهان ساسانی می پیوندد. در سرتاسر سروده های نظامی هیچ نشانی از فرهنگ ترکی-اوغوزی نیست.

همچنین اندیشمندی چون سهروردی (از روستای سهرورد نزدیک زنجان کنونی) نیز، که "حکمه الاشراق"ش همانگونه که خود نیز می گوید بازخوانی دوباره "حکمت خسروانی" است، برای بازگویی اندیشه های خود از فرهنگ ایران باستان و میثقیتهایی چون زال و سیمرغ و اسفندیار یاری جسته است. من برای کوتاهی سخن خوانندگان را به خواندن "رسالات شیخ اشراق"، بویژه "رساله عقل سرخ" فرا می خوانم. کار دیگر او برگرداندن "رساله الطیر" ابن سینا از عربی به پارسی است، که همچون "منطق الطیر" عطار نیشابوری و "رساله الطیور" امام محمد غزالی (2) ریشه در سپهر اندیشگی ایران باستان و کیش مهر دارد. گفتنی است که واژه "سیمرغ" در منطق الطیر خود برگرفته از "سینه مورغه" (3) اوستائی است، که جایگاه آن در فرهنگ و اندیشه ایرانی را نیازی به گفتن نیست.

تا نمونه دیگری از این دست آورده باشم، سخن را با یاد از "گلشن راز" نوشته شیخ محمود شبستری دنبال می گیرم. شبستری (شهری در نزدیکی تبریز) این مثنوی را در پاسخ به پرسشهای عرفانی و فلسفی امیر حسین هروی، از عارفان خراسان بزرگ سروده است و اگرچه خود در آغاز کتابش در باره هنر سرایندگی بسیار نشان می دهد، یادگاری ارزشمند بر گنجینه برپار ادب پارسی افزوده است. شبستری در بخش "تمثیل در بیان نکاح معنوی جسم با جان یا صورت با معنی" می سراید:

ملاحت از جهان بی مثالی / درآمد همچو رند لایالی
به شهرستان نیکویی علم زد / همه ترتیب عالم را به هم زد

شبستری در اینجا نه از واژه شناخته شده "مدینه فاضله"، که از "شهرستان نیکوئی" سخن می گوید، که خود برگردان واژه به واژه "ونگهوش خشته" اوستائی است (از ونگهوش، که بخش دوم آن "هئو" یا "خوب" در زبان لری به همین گونه بجای مانده است، و خشته که ریشه اوستائی واژه شهر است)

حتا اگر این انگاشت نادرست را هم ببزیریم که در آذربایجان از هزاران سال باز، زبان مردم ترکی بوده است و پارسی تنها زبان دیوانی بشمار می آمده است، بر سر اینکه سپهر اندیشگی این مردم ریشه در فرهنگ ایران باستان و آموزه های زرتشت و کیش مهر داشته است، جای بگومگویی باز نمی ماند. در هیچ کدام از این گفته ها، نبشته ها و یا اندیشیده ها جای پای از فرهنگ ترکی-اوغوزی نمی توان یافت.

داستان را همچنان می توان دنبال گرفت. در بخش نهم این جستار آوردم که بنیانگذار دیرپایترین دوده شاهی در ایران پس از برافتادن ساسانیان، شاه اسماعیل، که بخوبی بر کیستی خود آگاه بود و بنام "خطائی" بزبان ترکی شعر نیز می سرود، در همان سالهای آغازین پادشاهی کمر به گردآوری و نگارگری شاهنامه بست. قبیله گرایان هر اندازه هم زبان به دشنام بکشایند و یا خود را به نشنیدن بزنند، سرانجام روزی از پاسخ دادن به این پرسش ناگزیر خواهند بود، که یک پادشاه ترکزبان در آذربایجان که به گفته ملت سازان از همان روز نخست آفرینش جهان ترکزبان بوده است، چه نیازی به تلاشی بیست و چند ساله در راه نگارگری یک کتاب "ترک ستیز" داشت، که به گفته آنان "هیچ پیوندی با فرهنگ و تاریخ ملل غیر فارس ایران ندارد؟" جز اینکه سپهر اندیشگی و فرهنگی مردم آذربایجان نه ترکی-اوغوزی، که ایرانی بود، ایرانی، نه از آنگونه که جمهوری اسلامی آنرا درمی یابد، که از گونه "شاهنامه" ای اش؟ جز اینکه او، یا خود به آرمان ایران شهری (با برداشت ویژه خود) پایبند بود و یا برای دلربایی از مردم ایران (که مردم آذربایجان نیز بخشی از آن هستند) دست به چنین کاری می زد تا مردم او را در جایگاه شاهان سرفراز کیانی ببینند و نامه های فرزندانش ایرانیان را بیاد روزگار شکوه و سروری شاهان افسانه ای شان بیندازند؟

برای بازنمایی کیستی امروزه آذربایجانیان باید از این نمونه های تاریخی درگذریم و به سالهایی بپردازیم، که در ایران برای نخستین بار برداشت نوینی از واژه "ملت" پدید آمد، به دهه های روشنگری و به فرآیندی که راه به پیدایش "ناسیونالیسم ایرانی" برد. تنها از این رهگذر و در پیوند با اندر یافت نوین از کیستی ملی است که خواهیم توانست جایگاه آذربایجان را در پیدایش این کیستی نوین واکاویم و ببینیم که آذربایجان گهواره آن نوزادی است که در جنبش مشروطه "ملت ایران" نامیده شد و فرهیختگان آذربایجانی پیشروان این نوزادی ملی بودند، با همه نیک و بدش.

پیش از آن ولی باید نگاهی داشته باشیم به جایگاه ویژه آذربایجان در پیدایش و گسترش اندیشه های نوین در ایران روزگار فخرها. آذربایجان از یکسو همسایه اران و قفقاز بود و از دیگر سو همزبان مردم آن. اگرچه قبیله گرایان برآند که نام سرزمینهای بالای ارس از دیرباز آذربایجان بوده است و با این کار آرزوی دیرینه خود برای جدائی از ایران و پیوستن به آن آذربایجان دیگر را بزبان می آورند، محمد امین رسولزاده بنیانگذار جمهوری آذربایجان چیز دیگری می گوید. رسولزاده می نویسد: «بر پایه جغرافیای رسمی پیش از جنگ جهانی، آذربایجان به تبریز و پیرامون آن که در شمال ایران جای دارد گفته می شد، آذربایجانی که نام آن پس از جنگ و انقلاب روسیه بر سر زبانها است، سرزمینی است که در شمال آذربایجان پیش-گفته جای دارد و جنوب خاوری قفقاز را دربرمی گیرد و باکو پایتخت آن است.» (4) به هر روی در پیمان گلستان اران و قفقاز بسال 1192 خورشیدی، یعنی سی و یک سال پس از تاجگذاری آغا محمدخان قاجار از ایران جدا شدند و آن چند تکه سرزمین آنسوی ارس نیز که هنوز بخشی از کشور ایران بشمار می آمدند (خان نشینهای ایروان و نخجوان و تالش و مغان) در پیمان ترکمانچای (1208 خورشیدی) به روسیه پیوستند. مردم این سرزمینهای جدا شده خود را ایرانی می دانستند و حتا یکسد سال پس از آن نیز سودای آزادی از چنگال سالدانهای روسی و پیوستن بخاک میهن را در سر می پروردند. گواه روشن این سخن همانا همکاری و همیاری گسترده مردم قفقاز و اران با هم میهنان ایرانیشان در جنبش مشروطه است. چنانکه می دانیم گرایش ایراندوستی در میان این مردمان چنان نیرومند بود که نه تنها ترکزبانان شیعه آنسوی ارس، که ارمنیان و گرجیان نیز با درنوردیدن مرزهای دینی و زبانی به یاری هم میهنانشان در ایران شتافتند. گواه دیگر آن نیز آمدن محمد امین رسولزاده در سال 1286 خورشیدی به ایران، و همکاری او با مشروطه خواهان است. او همراه با کسانی چون سید حسن تقی زاده و سلیمان میرزا اسکندری و سیدمحمدرضا مساوات، حزب دموکرات را بنیان نهاده و روزنامه «ایران نو» را چاپ کردند که رسولزاده سرمقاله آن را می نوشت. گفتنی است که فرهیختگان آنسوی ارس در کنار پرورش و گسترش زبان ترکی آذربایجانی، پاسداری از زبان پارسی را نیز از یاد نبرده بودند و بسیاری از نوشته های خود را به این زبان می نگاشتند، نوشته های پارسی رسولزاده تنها یکی از سدها نمونه است.

باری، واژه "کیستی ملی" در این بخشهای ایران بار دیگری پیدا کرده بود. این ایرانیان دور مانده از خاک میهن، که سایه سرنیزه سربازان دشمن را شب و روز بر سر خود می دیدند، مانند مردمان همه سرزمینهای اشغال شده، ناچار از کاوش در کیستی ملی خود بودند، تا بتوانند در برابر آفند همه سویه دشمنی که به در دست داشتن سرزمین آنان بسنده نمی کرد و خواهان ساختن "شهروندان وفادار به اعلیحضرت تزار روسیه" از تک تک آنان بود، پایداری کنند، گرایش آنان به گونه ای از ناسیونالیسم ناگزیر بود. بیهوده نیست که برجسته ترین پیشروان خودیابی ملی، یا آنگونه که مشروطه پژوهان می گویند "ناسیونالیسم ایرانی" از همین سرزمینها برخاسته اند. و درست در همین راستا است که می توان دریافت چرا میرزا علی اکبر صابر و رشید ایسماعیل اوغلی آفندی زاده شاهنامه را از پارسی به ترکی برمی گردانند؛ اگر روسها در ستیز آشکار خود با زبان پارسی آنرا از زندگی روزانه مردم بیرون رانده بودند، فرهیختگان و فرزنانگان ایراندوست می خواستند دست کم دستاوردهای پربار کیستی ایرانی را برای هم میهنانشان دریافتنی کنند، تا شناسنامه ملی آنان با برافتادن زبان ملی در گیرودار سیاست روسی سازی گم نشود.

مردم اران و قفقاز یک ویژگی دیگر نیز داشتند، آنان اگرچه در پهنه فرهنگی ایرانزمین می زیستند، ولی با جای گرفتن در درون یک کشور مسیحی و تا اندازه ای اروپائی از چنگال واپسگرایان دینی رها شده بودند. روسیه تزاری برای روسی کردن این بخشها به آنها راه آهن کشیده بود و کودکان را به "اشکول" یا آموزشگاههای روسی می فرستاد. رسولزاده باز هم در همان کتاب پیش-گفته می نویسد: «روسیه که در راستای قفقاز بسوی پائین روان بود، ... مانند هر ابرقدرت دیگری از ایده امپریالیسم پیروی می کرد. کشیدن راهها و بگردش درآوردن دارائیها در قفقاز و براه اندازی ناوگان دریائی در دریای خزر در راستای آماجهای اقتصادی روسیه رخ می داد که سرانجام با براه اندازی راه آهنی که باطوم و باکو را به کلانشهرهای روسیه پیوند می داد، به این آماج رسید. در پی آن جغرافیای قفقاز دگرگون شد. بجای خان نشینهای ناتوانی که پیوسته در دشمنی با یکدیگر بسر می بردند، یکان اقتصادی یکپارچه ای پدید آمد که اداره آن نیز به گونه ای یکپارچه انجام می گرفت ...» در اینسوی ارس ولی درب هنوز به همان پاشنه پیشین می چرخید. در آنسوی ارس مردمی می زیستند که هم دل در گرو مهر ایران داشتند، هم سایه شوم خودکامگی دینی را از سر خود دور کرده بودند، و هم در زندگی روزانه خود دستاوردهای جهان نوین را به چشم خود می دیدند. آنها می توانستند بدون هراس از تکفیر روحانیون فرهنگ سازی کنند و در اینراه از دستاوردهای جهان پیشرفته بهره بجویند، و اینچنین شد که آنها توانستند چهره ای چون آخوندزاده را بیافرینند و بیورند. مردم اینسوی ارس با رفت و آمد پیوسته خود به آنسو، این همه را می دیدند و با برداشتی دیگر، تازه تر و گاه شگفت انگیزتر، و با کوله باری پر از دانش و اندیشه به خانه بازمی گشتند. ریشه های جایگاه ویژه آذربایجان را تنها و تنها در همین پدیده باید جست و نه آنگونه که نژادپرستان جدائی خواه میگویند، در برتری "زبان ترکی" یا "نژاد ترکی" و یا "فرهنگ ترکی". چنانکه پس از فروافتادن پرده آهنین از یکسو و وابستگی روزافزون کشور به درآمدهای نفتی از سوی دیگر، آذربایجان نیز از آن جایگاه پیشینش فرو افتاد، و باز هم باید گفت، این پدیده نه در پیوند با "پانفارسیسیم" و "تورکستیزی"، که تنها و تنها در پیوند با فرا رستن جایگاه نفت در اقتصاد ملی بود، و رفت و آمد ایرانیان به اروپا، بدون آنکه نیازی با گذر از روسیه (یا شوروی) داشته باشند.

دنباله دارد

- [1. فریادش از درون، جایگزینی برای جنگ رودرو](#)
- [2. آن "سد" و آن "سی سد"](#)
- [3. زبان مادری، زبان رسمی، زبان سراسری](#)
- [4. ملت سازی، ملت چیست؟](#)
- [5. ملت سازان، پیشینه سازی و بازی با آمار](#)
- [6. قبیله گرا کیست؟](#)

- [۷. آن قیله دیگر](#)
[۸. گفتمان پارسی، سنتزی](#)
[۹. گفتمان شاهنامه سنتزی](#)
[۱۰. گفتمان سنتز با ایران باستان](#)
[۱۱. سخنی چند در میانه راه](#)
[۱۲. و چند سخن دیگر ...](#)
[۱۲. قره باغ، فلسطین، قیله‌گرایان](#)
[۱۲. سست و یکم آذر، عاشورای قیله‌گرایان](#)

خداوند دروغ، دشمن و خشکسالی را از ایران زمین بدور دارد

پائیز هشتاد و شش
مزدک بامدادان

mazdakbamdadan@arcor.de

1. نک. هفت پیکر، دعای پادشاه سعید علاء الدین کرپ ارسلان
2. این رساله را نیز احمد غزالی، برادر امام محمد از عربی به پارسی برگردانده است.
3. نک. سیمرغ و سی مرغ، علی النقی منزوی، چاپ سحر 1359، برگ 44-46
4. آذربایجان جمهوری، کیفیتی تشکولی و ایندیکی وضعیتی
Azerbaycan Cumhuriyeti. Keyfiyyeti Teşekkülü ve İndiki Veziyyeti, Memmed Emin Resûlzâde,
İstanbul, 1923, S 4, Azerbaycan Ehalisi

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>